



«بسم الله الرحمن الرحيم»

سلام خدمت دوستان و سروران گرامی ﷺ

امشب می خواهیم هستی شناسی کانت از منظر فلاسفه مسلمان را بررسی کنیم

از بین کسانی که از نظر فلاسفه اسلامی کانت را نقد کرده اند افراد مختلفی

یافت می شوند

افراد متعددی کانت را شرح انتقادی کرده اند

منبعی که من برای بحث امشبمان برگزیده ام

کتاب هرم هستی مهدی حائری یزدی است

چرا ایشان؟

به دلیل اینکه ایشان خودش منتقد جدی صدرا است و نظام هستی شناسی خودش را بنا کرده است

گرچه در این هرم هستی نگاهش به صدرا بوده است از او بسیار بهره برده است

سوالی که اول جلسه با دوستان طرح می کنم اینکه هستی شناسی کانت چگونه است؟

اگر پاسخی دارید برای این لطفا طرح کنید

بخشی که مرتبط کتاب هرم هستی است در مرود بررسی هستی شناسی کانت را بنده اینجا قرار می دهم تا دوستان ملاحظه

کنند و طرح گفتگو شود

از دوستانی که خود را مخاطب بحث می دانند خواهش می کنم این را در ذهن لحاظ کنند

که از هستی شناسی کانت در چند جمله خلاصه چه می شود گفت؟



هستی‌شناسی کانت

به‌طور کلی کانت می‌گوید که وجود اصلاً اقسام مختلفی ندارد. فقط یک قسم وجود داریم و آن هم وجود رابط است که ما از آن تعبیر به رابط محض می‌کنیم. می‌گویید اگر بخواهیم وجود را بفهمیم، فقط کافی است یک قضیه ثلاثیه درست کنیم، یعنی موضوع و محمولی را در نظر بگیریم و «است»ی را که رابط بین موضوع و محمول باشد. و آن «است» فقط رابط بین موضوع و محمول است، و کاری جز این ندارد. کانت می‌گوید به هیچ وجه وجود محمول حقیقی قضیه نیست. ما اصلاً وجود محمولی نداریم، زیرا اگر بگوییم «خدا همه‌داناست»، موضوع این در قضیه، «خدا» و محمول، «همه‌توانا»

است. اینها در حد ذات خود، دو شیء مستقل هستند و در اصل هیچ‌گونه ارتباط منطقی اتحادی با یکدیگر ندارند. وقتی می‌گوییم «خدا همه‌تواناست»، در این جا کار «است» این است که بین این دو شیء مختلف ارتباط برقرار کند. «است» خودش فی حد ذاته موجودیتی ندارد، و لذا چیز تازه‌ای بر «خدا» و «همه‌توانا» علاوه نمی‌کند. زیرا آنچه ما از این قضیه می‌فهمیم «خدا» و «همه‌توانا» است و «استی» نه در موضوع قضیه است نه در محمول آن، بلکه فقط رابط میان این دو است.

کانت از دو طریق به اثبات نظریه خودش می‌پردازد: یکی از طریق قضایای منطقی، به همان شکل که گفته شد؛ و دیگری از راه مقایسه مفاهیم با وقایع خارجی، یعنی مقایسه ماهیت و وجود. به عبارت دیگر، اولی روش منطقی است و دیگری روش فلسفی که مقایسه ماهیت با وجود همان ماهیت است. در روش منطقی، موضوعی مستقل را که دارای صفاتی است فرض می‌کنیم. این صفات، که اعراض را هم می‌توانیم جزو آنها به حساب آوریم، پیش از انتسابشان به آن موضوع، اشیای مستقل‌اند. هر صفتی را قبل از انتساب در نظر بگیریم، مستقل است. انتساب یا تبعیت پس از نسبت حاصل می‌شود.

انتساب‌ها یا تبعیت‌ها خود بر دو گونه‌اند: آنهایی که از انقسامات لاحق بر اتصاف‌اند، و آنهایی که از انقسامات سابق بر اتصاف هستند. تبعیت‌هایی که در اعراض می‌آیند از انقسامات لاحق بر انتساب‌اند، یعنی وقتی که سفیدی را به جسمی نسبت دادید، بعداً



می‌توانید بگویید که آن سفیدی تابع جسم است؛ اما سفیدی مطلق، تابع جسم نیست، بلکه مانند خود جسم، استقلال محمولی دارد. در این جا هم فرق زیادی بین فلاسفه تجربی مذهب و فلاسفه اسلامی هست. میر سید شریف می‌گوید: ما می‌توانیم اشیا را به صورت مطلق درک کنیم و مطلق را حتی با حس هم می‌توانیم دریابیم. این سخن حکمای تجربی که ما اشیا را به‌طور نسبی و خاص درک می‌کنیم سخنی خطاست. حتی تجربه و احساسات ما هم به اشیا مستقل تعلق می‌گیرد. اگر کودکی در مرحله یادگیری از شما بپرسد که «سفیدی چیست؟» شما بدون توجه به خود گچ، اشاره می‌کنید به گچ و می‌گویید «سفیدی این است»، یا به سفیدی برف اشاره می‌کنید بدون توجه به خود جسم برف در زمان و مکان خاص آن. او هم معنی را می‌فهمد و اگر بعداً شیء سفیدی دید، مطلب را درک می‌کند. سفیدی در همان احساس بدوی به صورت مطلق حس می‌شود، نه به صورت نسبی؛ زیرا فرد بالذات سفیدی را نشان داده‌اید. فرد بالذات سفیدی، یعنی خود سفیدی، را رؤیت کنید، فقط حاسه متوجه سفیدی می‌شود و این درک مطلق است. هرگونه تعریفی از فرد بالذات کنید، هر صفتی و هر امتیازی برای فرد بالذات در نظر بگیرید، خود به خود، به سرایت عقلی، به طبیعت سرایت می‌کند. به همین دلیل، بعضی از استقرائهایی که به فرد بالذات می‌رسند، تبدیل به برهان و قیاس منطقی می‌شوند. فرد بالذات، مطلق است. مثلاً، اگر اطبا در تجزیه و تحلیل خودشان در آزمایشگاه به فرد بالذات ویروس سرطان برسند، چیزی که حقیقتاً



فرد بالذات آن باشد، حتی اگر در شخص خاص مشاهده شود، درحقیقت خود سرطان را کشف کرده‌اند. این استقرا خود به خود مبدل می‌شود به قیاسی منطقی گویای آن که سرطان این است، و هر چیز که مثل این باشد سرطان است، و داروی آن این است، و... این که می‌بینیم استقرا هیچ‌گاه به حد ضرورت منطقی نمی‌رسد و استیفا حاصل نمی‌کند و همیشه احتیاج به احتمال کم‌تر یا بیشتر دارد، برای این است که، مثلاً، فرد بالذات ویروس سرطان یا سردرد را درک نکرده‌ایم. اگر فرد بالذاتش را درک کنیم، استقرا، ولو در صورت ابتدایی آن، به قیاس منطقی مبدل خواهد شد، و هیچ احتیاجی نداریم که افراد استقرا را استیفا کنیم. از این جهت است که حکما بعضی موارد استقرا را قیاس می‌دانند، زیرا منتهی می‌شود به فرد بالذات؛ پس فرد بالذات با کلی و مطلق هیچ فرقی ندارد. هرچا که فرد بالذات دیدید، در حکم مطلق است.

کانت در ادامه روش منطقی خود می‌گوید که قضیه «خدا هست»، اگر از لحاظ ترکیب قضیه درست باشد، حاصل آن است که هستی در قضایای بسیطه منطقی را به شکل محمول بر خدا (یا بر هر چیز دیگر) حمل می‌کنیم، و علتش این است که تمام اوصافی را که به خدا نسبت می‌دهیم جمع می‌زنیم و متمرکز می‌کنیم در یک مفهوم، که خداست، و همه این اوصاف از تعریفی منطقی، که در چهارچوبه مفهوم است، تجاوز نمی‌کند. پس چنین شیئی که دارای این اوصاف است، شیئی است که به امکان عام ممکن است عینیت نداشته باشد، و این حکایت از آن می‌کند که مابین وجود و ماهیت



حامد درودیان:

اینجا لازم به ذکر است که نگاه فلاسفه اسلامی به وجود چیست؟

تقسیم منطقی و فلسفی فلاسفه اسلامی در وجود سه چیز است

یعنی هم تقسیم فلسفی است و هم منطقی است

یعنی بحث های زبانی و فلسفه تحلیلی را نیز پوشش می دهد

1- وجود معمولی مستقل و نفسی

2- وجود رابط

3- وجود رابطی

اینها تنها در خارج نیستند

یعنی منطقی هم هستند

حالا وجود نفسی چیه؟ و چطور شناخته می شود

وجود نفسی وجودی است که در آن خود وجود محمول واقع می شود

مثل اینکه بگوئیم خدا هست روح هست نفس هست و از این جور مثال ها

وقتی از هستی پرسش می شود؟

اینها یک قضایای ساده ای هستند که به آنها می گویند هل بسیطه (ساده)

پرسش ساده از هستی

آیا فلان هست؟

هر جوابی به این سوال وجود نفسی است

یعنی هل بسیطه

حالا می رویم در قضایا

قضایائی که موضوع و محمول دارند



یعنی به موضع یک معمولی نسبت داده می شوند

آیا اینجا بین موضوع و معمول رابطه ای هست؟

یا بله یا خیر

بسته به این بله یا خیر ما دو حالت داریم

حالتی که رابطه ای ندارد یا ندارند

این حالت و منطقی یعنی تحلیلی

در حقیقت اتحاد دارند

در این گونه قضایا چون موضع و معمول نسبت به هم ربطی ندارند چون در واقع یکی هستند و اتحاد دارند دو تا نیستند

مانند رابطه ای که بین وجود و ماهیت حکم فرماست

بین وجود و ماهیت ربطی برقرار نیست اتحاد است

یعنی چی؟

یک وجود و ماهیتش از هم جدائی ندارند چون اتحاد دارند

نسبت بین آنها عدم است

عباس:

چه نوع اتحادی؟

حامد درودیان:

قضیه ای که بین این دو یعنی وجود و ماهیت می تواند برقرار شود باید یک دوئیتی به وجود آید تا موضع و معمولی باشد

قضیه ای که از وجود و معمول باشد و در آن از هیچ صفتی بحث نشود اصطلاحاً قضیه ثنائیه نامیده می شود

در حمل

مفهوما و مصداقا

این قضیه بیش از دو رکن ندارد



وجود محمول است

یعنی چی؟

یعنی در فارسی می گوئیم هست

نه است

مثال های قبلی

روح هست نفس هست خدا هست

اینها وجود نفسی است

الان اینها گفتم مفهوم هست؟

اگر نیست بفرمائید مثال بز نم

سعیده معصومی:

جمله اول این متن را کانت کجا گفته؟

حامد درودیان:

در نقد عقل محض

امیدوارم این با مقولات 7 گانه کانت اشتباه نشود

بحث خود وجود است نه موجود اینجا

عباس:

خود روح، خود نفس، خود خدا، که در خارج متجلی اند مفهوم نیستند

لکن تصور ما از این سه تا مفهوم است

حامد درودیان:

تجلی قرآنی است و عرفانی بحث ما فلسفی است گرامی

عباس:



شما برای ماهیت و وجودی که مدنظرتان است یه مثال بزیند لطفا

سعید:

مقولات کانت 12 گانه است تا جایی که میدانم

حامد درودیان:

اگر 12 را بشماری ممنون می شوم

سعیده معصومی:

میتوانید رفرنس شماره صفحه بدهید؟ حالا بعد هم شد اشکال ندارد

حامد درودیان:

چشم

در پاورقی کتاب رفرنس دادند

عباس:

اگر تجلی فلسفی نیست، پس مراد شما از علم حضوری چیست؟

آیا علم حضوری فلسفی است؟!؟

حامد درودیان:

نه فلسفی نیست

سعید:

کانت دوازده مقوله‌ای که مطرح می‌کند را در چهار دسته:

کمیت (کلی یا جزئی یا شخصی)

کیفیت (ایجابی یا سلبی یا عدولی)

نسبت (حملی یا شرطی یا انفصالی)

جهت (ظنی یا قطعی یا یقینی)



تقسیم‌بندی می‌کند.

عباس:

اینطوری بگم:

خود روح، خود نفس، خود خدا، که در خارج از ذهن «هستند» مفهوم نیستند

لکن تصور ما از این سه تا، مفهوم است

حالا خوب شد؟

حامد درودیان:

خیلی ممنونم

تقسیم‌بندی در عوارض که مقولات دهگانه است را اگر آشنا بشوید ما در تقسیم کلی و جزئی را جزء مقمولات نمی‌آوری این مقولات با آن مقولات یک معنی نمی‌دهد منظور از مقولات عوارض اصلی وجود است

مثلا کانت قائل به جوهر نیست مانند آنچه در اینجا می‌بینید

اینها که شما گفتید با ملاک ما می‌شود 4 عدد عرض بنده که گفتم هفت ناظر به امور پیشینی کانت هم می‌شود

می‌شود این طوری گفت

ولی تقسیم‌بندی وجود برای ما هم ناظر به ذهن است یعنی منطقی و هم ناظر به خارج است یعنی فلسفی

سعید:

کانت به چهار عنوان اصلی مقولات (کمیت، کیفیت، نسبت و جهت) که هر یک از اینها، به سه قسم فرعیتر منقسم

می‌شود، معتقد است. این اقسام عبارتند از:

- 1- کمیت (وحدت، کثرت و تمامیت یا کلیت)؛ 2- کیفیت (واقعیت، سلب یا نیستی و عدول یا حصر)؛ 3- نسبت (جوهر و عرض، علت و معلول و اشتراک)؛ 4- جهت (امکان - امتناع، وجود - عدم و ضرورت - امکان خاص).



خدا، یعنی بین هستی خدا و مفهوم خدا، تغایری قائل شده‌ایم. می‌خواهیم بگوییم بین این دو رابطه‌ای است. پس صفات خدا را در مفهوم واحدی متمرکز می‌کنیم و سپس این مفهوم را با وجود امکانی‌اش مقایسه می‌کنیم، و بین این مفهوم و وجود رابطه‌ای برقرار می‌سازیم. ولی این که آیا چنین مفهومی حقیقت دارد یا نه، مسئله دیگری است. صرف این مقایسه مفهوم و وجود حکایت از وجود خارجی ندارد. این فقط تحلیلی منطقی میان وجود و ماهیت است که از امکان عام وجود خدا حکایت می‌کند، نه از وجود واقعی او. فرض کنیم که به وجود خدا دست یابیم، اما وجود خدا چیزی بر آن محمولات و صفاتی که با وجود رابط برای خدا ثابت کردیم نمی‌افزاید. و این خود دلیل بر آن است که «وجود»، محمولی حقیقی برای خدا نیست. مثلاً، فرض کنیم می‌خواهیم میان صد دلار خارجی و صد دلار ذهنی و مفهومی مقایسه کنیم. در این مقایسه هیچ فرقی بین صد دلار حقیقی و صد دلار مفهومی نمی‌یابیم. اگر صد دلار خارجی کم‌ترین علاوه‌ای بر صد دلار مفهومی داشته باشد، دیگر صد دلار مفهومی، مفهوم و ماهیت صد دلار خارجی نخواهد بود. بنابراین، وجود شیء، تحقق ماهیت و مفهوم شیء است و هیچ افزایشی بر ماهیت پدید نمی‌آورد. بالنتیجه، وجود، محمول حقیقی برای آن ماهیت نیست تا بتوان آن را از راه تجربه به دست آورد. محمول حقیقی چیزی است که موضوع را به آن توصیف می‌کنیم، و با کلمه «است» میان صفت و موصوف رابطه برقرار می‌سازیم. و محمولات حقیقی هستند که بر ماهیت افزوده می‌شوند.



سعید:

من درباره کانت هر چند ادعا ندارم ولی زیاد خواندم اولین باره میشنوم هفتگانه

حامد درودیان:

من واضح گفتم از منظر تفکر ما

سعید:

اگر شما اصرار داری هفتگانه است از کتاب خود کانت یا شارحانش دلیل بیار

مرتضی اشرفی:

اگر با احتساب

کمیت

کیفیت

نسبت

جهت

مقولات را چهار بدانید

نمی توانید زمان و مکان و ادراک نفسانی را جزء مقولات بشمارید

چون تفاوتی بنیانی دارند.

حامد درودیان:

اینکه اشتباه

دارم می گم از منظر فلسفه ما

سعید:

منظر تفکر ما یعنی چی؟

اینجوری هر کس تقریر متفاوت میدهد



سعیده معصومی:

کانت قائل به جوهر نیست ???

حامد درودیان:

ما تقریر نمی کنیم

از منظر ما جوهر 5 تا چیز است

ماده صورت جسم نفس عقل

عباس:

وجود خارجی از منظر فلسفه یعنی چی؟

مرتضی اشرفی:

در مقولات نسبت

جوهر و اعراض را بعنوان قوام ذاتی می داند

سعیده معصومی:

داریم در، مورد کانت صحبت میکنیم

حامد درودیان:

خارجی نسبی است نسبت به ذهن

عباس:

خب همون

وجود خارج از ذهن از منظر فلسفه یعنی چی؟

حامد درودیان:

تطبیق بدهید

وجود خارج از ذهن



عباس:

الان این فلسفی بود؟

اینکه تاکید دارید بر روی بحث فلسفی منظورتان همین بود؟

حامد درودیان:

از بحثم مرا خارج نکن لطفا

عباس:

من خارج شدم یا شما جواب بیراه دادید؟

سعیده معصومی:

یعنی چه؟ کانت به صراحت جوهر را از مقولات می‌شمارد. من از نظام شما اطلاع ندارم که تطبیق بدهم.

ج گلی:

دقیقا.

هر پیش بینی علمی، یعنی یک گزارش از واقعیت کنونی، بر اساس و تحت سایه تبیین های علمی

حامد درودیان:

ما مقولات را ده تا می‌گیریم

جوهر و 9 تا عرض

همه ماهیت یعنی تقسمات موجودات

جوهر پنج تا 1- صورت 2- ماده 3- جسم و 4- نفس و 5- عقل

و اعراض

کم

کیف

زمان



وضع

فعل

انفعال

جده و

اضافه

حالا معنی جوهر از منظر ما چیه ؟

دوستان گرفتار متشابهات لفظی نشوید

[Forwarded from M.A]

کانت در کتاب نقادی عقل محض میگوید: اشکار است که وجود محمول حقیقی نیست. یعنی وجود ماهیتی خاص از ماهیات و مفاهیم نیست تا بتواند با ماهیات دیگر ترکیب شود. و افزایشی در آن ایجاد کند. وجود تنها میتواند اشیا را در وضع و موقعیت خاصی قرار دهد. و به آنها تشخیص و تعیین میبخشد. از نظر کانت وجود یک رابطه در قضیه است. نه هیچ یک از طرفین قضیه.

جدول مقولات	
۱	مقولات کیمیت
	وحدت
	کثرت
	تمامیت
۲	مقولات کیفیت
	واقعیت
	سلب
	حدگذاری (= حصر یا تحدید)
۳	مقولات نسبت
	قوام ذاتی (جوهر و اعراض)
	علیت و تبعیت (علت و معلول)
	مشارکت (مبادله میان فاعل و متفعل)
۴	مقولات جهت
	امکان - امتناع
	وجود - عدم
	ضرورت - تصادف (= حدوث)

مثلا.. خدا همه تواناست.. مشتمل بر دو مفهوم است. که هر کدام از حقیقت و مصداق خود گواهی میدهند. یکی خدا و دیگری توانا. وهستی نه در داخل موضوع است و نه در داخل محمول. و کلمه ..است.. به تنهایی هیچ حقیقتی را به ما نشان نمیدهد.. تنها یک رابط است.



روی این اصل، کانت می‌گوید در اشیا و حقایق تجربی، میان ماهیت و وجود جدایی می‌اندازیم و ماهیت مورد نظر را با وجود تجربی‌اش مقایسه می‌کنیم. اگر وجود تجربی آن عیناً همان مفهوم و ماهیتش بود، قائل به واقعیت عینی آن ماهیت می‌شویم؛ و اگر اختلاف داشت، آن ماهیت را غیرواقعی می‌پنداریم. اما در مقایسه وجود باری‌تعالی با مفهوم او این آزمایش تجربی ممکن نیست؛ و تنها امکان عام وجود او در این مقایسه ثابت می‌شود، نه وجود حقیقی و واقعی او. این هم بدان جهت است که تجربه به وجود حقیقی او راه ندارد. این بود دلیل فلسفی کانت برای اثبات نظریه وجودی خود.

اتفاقاً این قسمت از سخن کانت که وجود، در خارج محمولی بر ماهیت نمی‌افزاید مورد قبول فلسفه اسلامی است. در فلسفه اسلامی این مطلب به عنوان اصلی مسلم پذیرفته شده که وجود در حمل شایع صناعتی عین ماهیت در عالم خارج از ذهن است. و حمل وجود بر ماهیت حملی تحلیلی و مفهومی نیست، بلکه حملی ترکیبی و عارضی است. اما در عین حال ترکیب میان وجود و ماهیت، ترکیبی اتحادی است، بدین معنی که وجود درحقیقت هیچ محمولی را بر ماهیت خود علاوه نمی‌کند، بلکه تحقق و واقعیت همان ماهیت و مفهومی است که در ذهن شناسایی شده است. منتها در این جا فلسفه اسلامی هشدار داده است که این ترکیب، ترکیبی تحلیلی است و در عین حال بین ماهیت و وجود اتحاد است، نه انضمام، و به هیچ روی ترکیب انضمامی میان ماهیت و وجود، آن هم در خارج



از ذهن، متصور نیست. روی این اصل، اگر مقصود کانت از این که وجود در ماهیت افزایشی پدید نمی‌آورد این باشد که وجود با ماهیت ترکیب انضمامی تشکیل نمی‌دهد، بلکه ترکیبشان در خارج از ذهن اتحادی است، این سخن، موافق تحقیق است. اما اگر مقصودش این باشد که اصلاً میان وجود و ماهیت ترکیب نیست، این سخن پذیرفتنی نخواهد بود، زیرا وجود عارض بر ماهیت است و برحسب مفهوم عین ماهیت نیست. اتفاقاً خود کانت هم به نوعی به ترکیب میان ماهیت و وجود اعتراف می‌کند:

چون تحقق عینی موضوعی که به عرصه وجود عینی آمده در تحلیل نهادهی مفهوم و ماهیت آن نیست، باید آن را علاوه بر آن مفهوم دانست؛ و به همین جهت، این علاوگی نوعی ترکیب میان وجود و مفهوم به میان می‌آورد. اما با وجود این ترکیب، مفهومی که در ذهن از صد دلار پدید آمده کمترین افزایش و گسترشی از سوی هستی عینی صد دلار کسب نخواهد کرد^۱.

در این زمینه، ابن‌سینا می‌گوید که ماهیت نسبت به وجود بی‌تفاوت است، ولی در عین حال آنها در خارج با یکدیگر متحدند. ماهیت در حد ذات خود مقید به وجود نیست. هیچ‌گاه حقیقت در نهاد مفهوم نیست. این بدان معنا است که وجود جزء تحلیلی ماهیت در حد ذات نیست، و در خارج از ذهن هم وجود عین ماهیت است و با حمل شایع صناعتی با ماهیت متحد است و ضمیمه‌ای خارجی و

1. Immanuel Kant, *Critique of Pure Reason*, B627/A599.



افزوده‌ای عینی برای ماهیت نیست. پس، از نظر حکمت اسلامی هم، وجود نه افزایشی تحلیلی برای ماهیت پدید می‌آورد، نه افزایشی حقیقی. ولی از طرفی هم کانت اعتراف کرده - و به حق هم اعتراف کرده - (ما می‌توانیم اعتراف ایشان را بگیریم و با آن قول حکمای اسلامی را اثبات کنیم) که ما علاوه بر وجود رابط محض، وجود معمولی هم داریم. کانت می‌گوید وجود، شیئی بر ماهیت علاوه نمی‌کند، زیرا عین همان ماهیت است، و این سخن مورد پذیرش فلسفه اسلامی است. البته تحقق شیء در خود ماهیت نیست، در خود مفهوم به شکل تحلیلی نیست، بلکه به صورت ترکیبی است، یعنی اگر بگویید نفس موجود است، وجود به‌طور تحلیلی در خود مفهوم آن شیء نیست؛ به همین جهت است که شما از وجودش سؤال می‌کنید. اگر وجود در خود نهاد شیء بود، احتیاج به سؤال نبود، زیرا «ثبوت شیء لِنفسه ضروری و سلبه عنه محال».

پس، وجود چیزی است که خارج از ذات شیء و عارض بر آن است، نسبت میان ماهیت و وجود هم نسبتی ترکیبی است. به قول خود کانت، ترکیب هم نوعی انضمام است. پس، این نسبت بالاخره به نوعی ترکیب انضمامی است، یعنی وجود بر ماهیت علاوه می‌شود، اما این علاوه در ذهن است، نه در خارج. وقتی سخن از ترکیب به میان می‌آورد، نوعی انضمام و علاوه وجود به ماهیت را قبول کرده‌اید - نه به آن معنایی که صفات و اعراض اشیا به ذات و جوهر شیء در هستی عینی علاوه می‌شوند، بلکه به آن‌گونه که اگر بدانیم ماهیتی حقیقتاً موجود است، این وجود افزایشی در علوم ما



پدید می‌آورد، نه افزایشی در هستی عینی خود ماهیت. وجود باید از جای دیگری بر موضوع پرتوافکن شود تا موضوع تحقق پیدا کند. لذا باید قبول کرد که وجود نوعی ترکیب با ماهیت دارد. اگر وجود اندک ترکیبی با ماهیت – ولو در ذهن – داشته باشد، دیگر محال است که اضافه محض باشد، زیرا اضافه محض اصلاً وجود ندارد که شما آن را با ماهیت مرکب کنید. اضافه محض اصلاً به طور مستقل به ذهن نمی‌آید. پس اگر نوعی ترکیب را در این زمینه بپذیرید، ناچارید قبول کنید که وجود محمولیت، استقلال و نفسیت هم دارد.

خلاصه این که وجود هرچند در خارج چیزی بر ماهیت علاوه نمی‌کند، بر علم ما می‌افزاید، یعنی اگر بدانیم که خدا هست یا نفس هست، وجود این حقایق گرچه چیزی بر ماهیت آنها علاوه نمی‌کند، در علوم ما افزایش حاصل می‌آورد و بالنتیجه، ما به حقایق بیشتری از حقایق جهان هستی علم پیدا می‌کنیم. تا وقتی که این علوم را نداشته باشیم و از هستی خدا یا نفس آگاه نباشیم، در علم افزایش حاصل می‌شود ولو در خارج حاصل نگردد. مثلاً، اگر ثابت کنیم که عنقا در آفرینا موجود است، این چیزی را به ما فهمانده است و بر علم تجربی ما چیزی اضافه شده است، گو این که این وجود گسترشی در ماهیت عنقا در خارج از ذهن حاصل نمی‌کند. اساساً بزرگ‌ترین امتیاز مباحث هستی‌شناسی این است که میان ذهن و حقایق عینی، چه طبیعی و چه غیرطبیعی، رابطه علمی برقرار می‌سازد و به ذهنیات ما صبغه واقع‌بینی و حقیقت‌اندیشی



می‌بخشد، گو این که محمولات ذهنی هیچ‌گونه افزایش عینی در موضوعات خود ایجاد نکنند. در مورد معقولات ثانیه، که عروضشان در ذهن و اتصافشان در خارج از ذهن است، عیناً همین مطلب صدق می‌کند که هیچ ضرورت منطقی وجود ندارد که آنها همچون معقولات اولیه، گسترشی در موضوعات عینی خود در خارج از ذهن پدید آورند؛ بلکه درحقیقت‌اندیشی، افزایش و گسترش علمی کافی است که مسائل را از حالت نظری به واقعیت عینی، چه تجربی چه غیرتجربی، متحول سازد. بر اساس این مطلب، در پاسخ کانت که می‌گوید «هستی» چیزی بر موضوعات خود علاوه نمی‌کند همین اندازه باید گفت که محمول «هستی» هرچند افزایشی در موضوعات خود در خارج از ذهن پدید نمی‌آورد، موجب افزایش و گسترش علم ما چه در مسائل تجربی و چه در مسائل فلسفی و ریاضی می‌شود.